

سه شنبه، ۰۶ آبان ۱۳۹۳ ساعت ۲۳:۴۱

سلفی گری در چین و تاثیرات سعودی در شکل گیری آن



عکس :

REUTERS/Stringer

شفقنا- "محمد السدیری" در مقاله ای تفصیلی که وبسایت "دیپلمات" منتشر کرده است، به تاریخچه و گرایش های مختلف سلفی گرایی در میان مسلمانان چین و نقش نهادهای سعودی در این جریان پرداخته است.

به گزارش سرویس ترجمه شفقنا در این مقاله آمده است:

سلفی گرایی یا "سلفیة"، یک جریان تعلیمی-فکری درون اسلام است که از بازگشت به طریقه ی "سلف الصالح" حمایت می کند که سه نسل اول مسلمانان در زمان حیات و پس از درگذشت حضرت محمد بودند. سلفی گرایی که غالباً ریشه ی آن را در آثار دو عالم قرون میانه "ابن حنبل" و "ابن تیمیه" می دانند، به دنبال

ایجاد یک تجربه ی دینی "موثق" تر است که مبنای آن یک قرائت فرضا صحیح از قرآن و سنت و به دور از "بدعت" های فرضی و اعمال کفرآمیزی است که آن را "آلوده" کرده اند.

به علاوه، این جریان تا حدودی موافق طرد سنت های چهارگانه "مذاهب" در میان اهل سنت است که در قرون اولیه ی اسلام پدیدار شده اند. سلفی گرایی به عنوان یک پدیده ی نسبتا مدرن که مبتنی بر جنبش های مذهبی ارتدوکس سنی قرن 18، ناکامی های مقامات مسلمان سنتی برای مقابله با مشکلات فزاینده ی داخلی و خارجی، و نیز گسترش گفتمان های مدرنیستی جدید است، هوادارانی در میان بسیاری از جوامع مسلمان در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ یافت. عربستان سعودی - که حامی گرایش سلفی خاص خود است، گرایشی که ریشه در احیاطلی مذهبی اواسط قرن ۱۸ دارد و آن را غالبا بخاطر بنیانگذارش "محمد بن عبدالوهاب" و هابیت می نامند - رشد این جریان را تسهیل کرد، خصوصا پس از الحاق مکه و مدینه در سالهای ۱۹۲۴-۱۹۲۵، و متعاقب آن فوران ثروت نفتی، که عربستان را برای ترویج جهانی این جریان مجهز به اقتدار و منابع مذهبی (همچون دانشگاه ها، خیریه ها، سازمان ها، خطبا، و وسائط ارتباطی) کرد.

سلفی گرایی تحت تاثیر سعودی نزدیک به یک قرن است که در میان قومیت چینی "هوئی" حضور دارد. جدا از بقایای فکری سلفی گرایی که بر دیگر فرقه ها و جریان ها تاثیرگذار است، بارزترین مظهر این جریان را می توان در فرقه "سلفی" یافت، که اقلیتی کوچک را در بین جامعه مسلمانان در چین تشکیل می دهد. "سلفی" های چین که در گروه های کوچکی در سراسر شمال غرب چین و استان "یون نان" متمرکز هستند و با پوشش "سعودی" شان شناخته می شود، ترس و مخالفت دشمنان ایدئولوژیک خود را در میان جامعه ی گسترده تر مسلمانان چینی برانگیخته اند، که گاهی اوقات آشکارا به درگیری های فرقه ای منجر می شود.

از دهه ۱۹۹۰ به این سو، و خصوصا پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، دولت چین گروه "سلفی" را تحت مراقب شدید قرار داده است، و ترس از آن دارد که، جدای از رشد قابل توجه این فرقه طی چند سال اخیر (که هوادارانی نه تنها در میان قوم "هوئی"، بلکه به شکل فزاینده ای از میان قوم "هان" جذب کرده اند)، ارتباطات نزدیک این گروه با عربستان سعودی و نیز شبکه های سلفی فرضی "اویغور"، ممکن است منجر به خشونت سیاسی و مذهبی در آینده شود. این نگرانی های امنیتی به خاطر شبیح در حال رشد "داعش" و حضور چندین جنگجوی چینی در صفوف گروه های اسلام گرا در سوریه و عراق شدت گرفته است.

ریشه های تاریخی سلفی گرای چینی

گروه های مسلمان "هوئی"، و خصوصا بخشی از آنها که ساکن شمال غرب چین هستند، اگرچه از قرن ۱۴ میلادی به این سو و با فروپاشی سلسله "یوان" نسبتا منزوی بوده اند، در رویارویی با تاثیر جریان های مذهبی و فکری که از دیگر بخش های جهان مسلمان پدیدار می شدند گشوده و پذیرا بوده اند. گسترش "طریقه های مختلف" صوفی، همچون "نقشبندی"، "کبروی"، و "قادری"، در اواخر دوره ی "مینگ" و اوایل "چینگ" در قرن ۱۷، و نیز امتزاج "طریقه های صوفی با سلسله ها، مقبره ها و آیین های مخصوص خودشان (همچون "خوفیه" و "بحریه")، حاکی از این نفوذپذیری است، که در وهله ی اول در موسم حج و از طریق شبکه های تجاری زمینی در آسیای مرکزی و "یون نان" صورت گرفته است. جای شگفتی نیست که، گسترش سلفی گرای - یا در ابتدا، اندیشه های وهابی - در میان قوم "هوئی" نیز از همین الگو در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ پیروی کرده است.

در سراسر دوره "جمهوری"، وهابیت نوکیشانی را جذب کرد که اصولا محصول ثانویه ی تردد فزاینده ی حجاج مسلمان به حجاز بودند و این فرایند را ازدیاد وسایل جدید ارتباطی همچون کشتی بخار تسهیل می کرد. بین سال های ۱۹۲۳ و 1934، صدها مسلمان "هوئی" به سفر حج رفتند. در سال ۱۹۳۷، پیش از تجاوز تمام عیار ژاپن به چین، گفته می شود که بیش از ۱۷۰ "هوئی" سوار بر یک کشتی بخار در شانگهای شده و عازم مکه شدند. عواقب این سفرها مسلموس بود، که از افزایش قابل توجه امکان دسترسی به ادبیات وهابی در سراسر چین طی دهه ۱۹۳۰، تا گرویدن مخالفان این جنبش، از جمله شیوخ صوفی، را شامل می شد.

در این زمینه است که اولین فرقه ی نام و نشان دار "سلفی" درون چین ظاهر شد. ظهور این فرقه، عمدتا در واکنش به "انحراف" فرضی جنبش "یهوانی" (اخوان) (از عادات پاکدینانه و وهابی شان رخ داد. "ما دبائو" (۱۸۶۷-۱۹۷۷) که او را به عنوان موسس و مبلغ یک جریان صریحا سلفی گرا می شناسند، در اصل یکی از هواداران "اخوان" بود که مساجد متعددی را در شمال غرب چین اداره می کرد. اولین مواجهات او با سلفی گرای در جریان سفر یک دانشمند - ظاهرا عرب - صورت گرفت که در سال ۱۹۳۴ در شهر "شینین" در استان "چینگهای" ساکن شده بود تا تعالیم وهابی را آموزش دهد. این مواجهه منجر به بازبینی وی در برخی از دیدگاه هایش شد، اگرچه تحول فکری عظیم او تنها زمانی به وقوع پیوست که در سال ۱۹۳۶ به سفر حج رفت، و این دوره ای بود که او مدت زمان قابل توجهی را در مدرسه سلفی "دار الحدیث" گذراند.

"ما دبائو" با بازگشت به چین در سال ۱۹۳۷، به مبلغی پرشور برای این تعالیم تبدیل شد، و به سرعت مجموعه ای از هواداران خود را در مسجد "شین وانگ" در شهر "لین شیانش" در استان "گانسو" گرد آورد و متعاقباً از جنبش "اخوان" جدا شد، جنبشی که به عقیده ی او بر سر عقاید خود مصالحه کرده بود. گروه سلفی او با مخالفت شدید از سوی روحانیون اصلی "اخوان" و نظامیان حامی شان مواجه شد، که در نتیجه این جنبش مجبور شد به خاطر بقای خود، گرایشی محتاطانه تر و آرام تر نسبت به مسایل سیاسی اتخاذ کند.

پس از تاسیس "جمهوری خلق چین" در سال ۱۹۴۹، سلفی ها - که هم اکنون از قید نظامیان مسلمان رها شده بودند - دوره ای کوتاه در رشد مذهبی را از سر گذراندند، که این رشد در نتیجه ی حضور فعالانه ی رهبران آن در تعدادی از ارگان های دولتی و نیز "انجمن اسلامی چین" بود که جدیداً تاسیس شده بود. با آغاز "نهضت اصلاح مذهبی" در سال ۱۹۵۸، و به دنبال آن دوره ی "گام بزرگ به جلو" (۱۹۵۸-۱۹۶۱) و "انقلاب فرهنگی" (۱۹۶۶-۱۹۷۶)، رشد این جنبش هم به بن بست برخورد و اعضای آن مجبور به فعالیت زیرزمینی شدند، چرا که بسیاری از رهبران و هواداران آن کشته شدند یا به بازداشتگاه فرستاده شدند. طی این سالهای دشوار، این جریان با سکونت باقیمانده رهبرانش در "سین کیانگ" و "تیبت" از خطر نابودی نجات یافت.

کانال های نفوذ سعودی

آغاز دوره ی "اصلاح و گشایش" در سال ۱۹۷۸ به معنای پایان دوره ی سیاه زجر مداومی بود که گروه های مسلمان چین، از جمله سلفی ها، دچارش بودند. انحلال محدودیت ها بر عبادت مذهبی، تجدید بنای مساجد، و اصلاح "انجمن اسلامی چین" به تحکیم مجدد کنترل دولت بر این گروه ها کمک کرد، اما مهمتر از آن، در جریان رستاخیزی که در الگوهای سیاست خارجه ی چین در دهه ۱۹۵۰ رخ داد، به ویتروینی بدل شد که رواداری "پکن" نسبت به اسلام را نمایش می داد، و این سیاستی بود که اصولاً هدف از آن جلب حمایت دولت های گوناگون مسلمان بود. نتیجه ی مستقیم این "گشایش" جدید، معارفه ی دوباره و حتی بسط تاثیرات سلفی سعودی در سراسر چین بود، که عواقبی هم برای سلفی ها و هم برای جامعه مسلمان چین به مثابه یک کل داشت. این تاثیرات از کانال های متعددی صورت می گرفت، که مهمترینش تجدید سفرهای حج در سال ۱۹۷۹ بود (پس از حدود یک دهه تعلیق حج که از سال ۱۹۶۴ آغاز شده بود)، و به دنبال آن در سال ۱۹۸۴ مقررات جدیدی تصویب شد که به اشخاص حقیقی اجازه سفر حج می داد، و به موجب این تحولات تعداد قابل توجهی از مسلمانان "هوئی" امکان سفر به پادشاهی سعودی را یافتند، که از سالانه ۲ هزار نفر در سال ۱۹۸۵ به سالانه

۱۰ هزار در سال ۱۹۹۰ افزایش یافت. برخی از این زائران هدفشان اقامت برای مطالعه بیشتر یا ملاقات با اقوامی بود که متعلق به گروه مهم مهاجران چینی سعودی بودند (که پس از جنگ داخلی چین ساکن "حجاز" و شهروند سعودی شده بودند). این تعاملات، مسلمانان چین را در معرض گفت‌وگوها و تجارب مذهبی جدیدی قرار داد که قرائت‌های سنتی آنها از اسلام را به چالش می‌گرفت. آنها در بازگشت به چین با خود کتاب‌ها، جزوات، فتاوا، و نوارهای سخنرانی وهابی را می‌بردند که به طور گسترده‌ای اندیشه‌های سلفی را اشاعه داد.

از دیگر کانال‌های مهم برای نفوذ اندیشه سلفی، حضور سازمان‌ها و مبلغان سعودی در چین طی دهه ۱۹۸۰ بود. در ابتدا، فعالیت‌های مذهبی محدود به گروه‌های متنفذی همچون "سازمان همکاری‌های اسلامی"، "مجمع جهان اسلام"، و "بانک توسعه اسلامی" بود، که تحت حمایت "انجمن اسلامی چین" فعالیت می‌کردند و در مقابل فعالیت‌های خود را به شیوه‌ای غیر فرقه‌ای هدایت می‌کردند. فعالیت‌های این سازمان‌ها، و رای ایجاد کانال‌های بدیل برای ارتباط بین مقامات سعودی و چینی، شامل تاسیس نهادهای اسلامی گوناگون، تجدید بنای مساجد عظیم، آغاز چاپ قرآن و پروژه‌ی توزیع (در سال ۱۹۷۸، بیش از یک میلیون نسخه از قرآن به عنوان "هدیه سلطنتی" از سوی شاه سعودی در سراسر چین توزیع شد)، و تدارک کلاس‌های آموزشی برای روحانیون و فرصت تحصیلی برای دانشجویان (ابتداءً در چین و پاکستان) شد. با به نیمه رسیدن دهه ۱۹۸۰، سخت‌گیری سیاست‌های مذهبی تا حد قابل توجهی کاهش یافت، که این مسئله به تعداد فزاینده‌ای از سازمان‌های شخصی و افراد سعودی (عمدتاً خطبا و مبلغانی که ادبیات مذهبی را وارد می‌کردند) امکان داد تا هر چه بیشتر خارج از مجاری "انجمن اسلامی چین" فعالیت کنند. این عناصر در این فضای جدید، اندک‌اندک بودجه‌های خود را به سمت گروه‌های خاصی سرازیر کردند که به شکل مشهودی در مناطقی همچون "گانسو"، "چینگهای"، "نینک‌شیا"، "شانشی"، و "یون‌نان" به عنوان "سلفی" شناخته می‌شدند؛ و گفت‌وگوهای خاصی را رواج دادند که شاید "انجمن اسلامی چین" از ترس توییخ دولت آن را طرد می‌کرد.

تسهیل فعالیت‌های این گروه‌ها تا حد زیادی به همت شبکه‌ی فعالان سلفی چینی صورت می‌گرفت که درس‌خوانده‌ی نهادهای آموزشی سعودی یا مرتبط با سعودی همچون "دانشگاه امام سعودی"، "ام‌القری"، و "دانشگاه مدینه" بودند. اگرچه تخمین عدد و رقم این افراد دشوار است، پژوهشی درباره "دانشگاه مدینه" نشان می‌دهد بین سال‌های ۱۹۶۱ و ۲۰۰۰/۲۰۰۱، بیش از ۶۵۲ بورس تحصیلی به چینی‌ها اعطا شده است. نزدیک به ۷۶ درصد از این بورس‌ها تنها در دو دهه‌ی ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ اعطا شده است. اگرچه تعداد قابل توجهی از این فارغ‌التحصیلان (که اغلبشان هیچگاه درس خود را کاملاً به پایان نرساندند) به سمت شغل‌های واسطه‌ای در "ییوو" و "گونگ‌ژو" جذب شدند که آنجا می‌توانستند از دانش خود در زبان عربی بهره‌بگیرند، تعدادی

از آنها به دانشگاه های مذهبی خصوصی در "یون نان" و "گانسو" پیوستند، و برخی شان پس از آنکه در دهه اول قرن ۲۱ موانع دیرینه ی رسمی بر سر راه استخدام ائمه جماعات تحصیل کرده لغو شد، کار اداره مساجد را آغاز کردند. گروهی کوچک تر اما بسیار متنفذتر از این افراد، روابط نزدیکی با سازمان ها و خطبای سعودی برقرار کردند؛ رابطه ای که برای هر دو طرف سود داشت.

"بنیاد اسلامی الحرمین" که در سال ۲۰۰۴ به خاطر روابط فرضی اش با القاعده از سوی سازمان ملل و با حمایت آمریکا تحریم شد، نمونه ای گویا است. این سازمان طی سال های دهه ۱۹۹۰، بودجه های قابل توجهی برای تاسیس مساجد سلفی در اقصی نقاط چین، حمایت از مدارس سلفی گرا (که غالباً مدارس "زبان عربی" بودند که نقش نهادهای اسلامی را هم بازی می کنند)، و تدارک بورس تحصیلی برای دانشجویان علاقه مند هزینه کرد؛ این مجموعه ای از فعالیت ها بود که به طور گسترده ای تحت نظارت حلقه های مختلف (و گاه رقیب) فارغ التحصیلان "دانشگاه مدینه" بود، فارغ التحصیلانی که از نفوذ خود درون جامعه گسترده تر مسلمانان بهره می بردند.

با فرارسیدن دهه ۱۹۹۰، "پکن"، در رویارویی با این فعالیت ها، به رویکردی بسیار محتاطانه تر روی آورد، که نمونه شاخص این رویکرد منع ورود مبلغان مظنون، منع ادامه دار ارائه بورس تحصیلی به دانشجویانی که عازم عربستان سعودی بودند، و وضع قوانین جدیدی که فعالیت های مذهبی خارجی را محدود می کرد، از جمله قانونی در سال ۱۹۹۴ مبنی بر ممنوعیت کمک های نقدی خارج از حیطه ی "انجمن اسلامی چین"، بود. طبیعی است که، این محدودیت ها طی دهه گذشته سختگیرانه تر شده اند، اما روی هم رفته پیوندهای سعودی را قطع نکرده اند.

نفوذ سعودی

نفوذ سعودی تاثیر تا حدی متناقض بر سلفی های "هوئی" و جامعه ی گسترده تر مسلمانان در چین داشته است. در یک سطح، این تاثیرات - تا حدی - منجر به "سلفی سازی" جامعه مسلمانان "هوئی" (یعنی، نزدیکی فرهنگی و مذهبی به یک راست کیشی "ایده آل" سعودی) شده است. این "سلفی سازی" شامل مواردی است از جمله اقتباس تعالیم فرضی سلفی، آیین های عبادت، گرایش ها، و حتی پوشش از نظر فرهنگی صحیح (استفاده از سرپوش سعودی به شیوه ای که معمولاً مرتبط با محافظه کاران مذهبی در خود عربستان دانسته می شود) و

معماری مساجد ذیل فرایندی که آن را می توان فرایند "عربی سازی" نامید، با این حال پدیداری این روندها همواره نشانگر یک نوع تاثیرگذاری سلفی نیست. "سلفی سازی" مسلمانان "هوئی" تقریباً بر همه ی فرقه ها تاثیر گذاشته است، اگرچه به شیوه های مختلف. در بین سلفی ها، بازخوانی منابع ارتدوکس پس از یک دوره ی قابل توجهی از انزوا، و تقویت این جریان با نیروهای جهانی سازی، منجر به فروپاشی جامعه ی قدیمی سلفی شد، چرا که نسل جدیدی از سلفی ها (فارغ التحصیلان و حجاج متقدم) در دهه ۱۹۸۰ تصمیم گرفتند اشکالات بزرگان خود را "تصحیح" کنند. این مسئله در انفصالی منعکس شد که منشأ آن اختلاف بر سر تفسیر آیات خاصی از قرآن، پیدایش مخالفانی فعالتر نسبت به صوفی گرایی که منجر به تخریب برخی از مقبره های صوفیه در شمال غرب شد، و اعلام حضور یک جریان تکفیری نسبت به سلفی های "منحرف" و مسلمانان غیر سلفی بود که منتج به دوره هایی از جنگ های داخلی فرقه ای شد. "سلفی سازی" و رای سلفی ها، در میان دو نحله ی مسلمانان "اخوان" و "قدیم" نیز قابل مشاهده است، که در بسیاری از موارد، اگرچه خود را (به خاطر ترس از بی آبرویی یا به خاطر وفاداری شان به مذهب حنفی) ضرورتاً به عنوان سلفی معرفی نمی کنند، جنبه هایی از این سنت فکری را پذیرفته اند. در مورد "اخوان"، این پذیرش در احیای توجه به ریشه های وهابی این جنبش به چشم می خورد.

در سطحی دیگر، تاثیرات سعودی، بر خلاف عقل سلیم، منجر به تکه تکه شدن جامعه سلفی درون چین شده است. این تاثیر به خاطر دو عامل رخ داده است: اول، ایجاد منابع جدید مالی و فکری که از سوی سازمان ها و خطبای سعودی و فارغ التحصیلان مرتبط با آنها فراهم شد منجر به تکثیر "جماعات" جدید در میان سلفی ها شد، اتفاقی که اختلافات بر سر رهبری بین نمایندگان نسل های گوناگون، عامل اصلی شکل دهنده ی آن بود. دوم، سلفی ها - همچون دیگر فرقه ها - در معرض گفتمان های یکسان اسلام و سلفی گرایی نبودند، که دلیل اصلی آن وجود موانع فرهنگی و زبانی، و کثرت تعالیم و برنامه هایی بود که از سوی سازمان ها و روحانیون مختلف دنبال می شد، که باعث ایجاد یک شکاف در خطوط تعلیمی و آیینی درون جامعه ی سلفی شده است، حتی اگر این تاثیر کمتر از دیگر نقاط جهان اسلام مشهود باشد.

در واقع، مهمترین نتیجه این دو اتفاق همزمان این است که باعث شکل گیری چیزی شده است که می توان آن را "سلفی گرایی با ویژگی های چینی" نامید. هواداران آن - عموماً از نسل ۱۹۹۰-، هم اکنون در حال ترسیم گفتمان های جدید درباره سلفی گرایی هستند که از گفتمان های موجود در جریان اصلی سعودی فاصله دارد. مهمتر از همه، نفی شدیدی نسبت به فرقه گرایی به چشم می خورد (اگرچه هنوز احساسات شیعه ستیزانه رشد نگران کننده ای دارد) و نیز تاکید بر رویکردهای جهانی؛ این چرخشی است که عمدتاً از چیزی ناشی شد که به

دیده ی بسیاری از افراد میراث تکفیری دهه ۱۹۸۰ است، میراثی که منجر به درگیری های غیر ضروری با جامعه گسترده تر مسلمانان شد. در واقع، سلفی ها امروزه در مسیر جذب پیرو و حتی اقامه ی آیین ها در اماکنی همچون شهر "شینین" در استان "چینگهای" با مشکلات جدی روبرو هستند.

ضمناً، نسل پسا ۱۹۹۰ بسیار بین الملل گرا تر است، و تا حد زیادی، نسبت به واقعیات رویاروی مسلمانان "هوئی" درون دولت چین (به عنوان اقلیتی از یک اقلیت، در جدال با نظارت دستگاه های امنیتی دولت) آگاه تر است. اگرچه این نسل از سلفی ها به دنبال جذب بودجه و ادبیات سعودی است، در انتخاب گفتمان هایی که قصد بازتولید آن را دارد دست به انتخاب می زند. این واقعیت توضیح می دهد که چرا برخی از سلفی های سعودی گرا به شکل فزاینده ای نسبت به سفر روحانیون سعودی مخالفت می کنند، روحانیونی که از درک ویژگی های اسلام چینی در این کشور ناتوان هستند. مهمتر از آن، این نسل جدید تمایل بیشتری به همکاری با مقامات دارد، و نشانه هایی را بروز می دهد که نشانگر تمایل آن به مشارکت فعالانه تر درون برخی مجاری سیاسی است که به طور سنتی تحت سلطه ی گروه های صوفی و "اخوان" قرار داشته است.

روی هم رفته، چشم انداز سلفی "هوئی" و ارتباطات آن با عربستان سعودی پیچیده است. این جامعه از نظر فکری تکه تکه است و در حال تولید گفتمان های جدیدی است، گفتمان هایی که نمایانگر تنش هایی است که رویاروی مقامات و گروه های مذهبی جدیدی است که به دنبال عبور از موانع صعب بین راست کیشی مفروض و واقعیت موجود خود هستند. دغدغه های آنها به خودی خود سیاسی نیست: در سراسر این طیف، به نظر می رسد که نوعی سکوت غیر سیاسی را اتخاذ کرده اند که انتظار می رود درون نهاد روحانیت سعودی دیده شود. حتی در رابطه با سلفی های "اویغور" – اگر از آن به مثابه یک پروژه ی سیاسی اسلامی سخن بگوییم – شواهد چندانی وجود ندارد که ثابت کند همبستگی رو به رشدی بین این دو گروه وجود دارد. گذشته از کینه های تاریخی، تکامل سلفی گرایی "اویغور" مسیری کاملاً متفاوت از سلفی گرایی "هوئی" پیموده است و بنابراین پویایی های سیاسی/مذهبی آن متفاوت است. در عوض، دغدغه ی اصلی اکثریت سلفی های "هوئی"، همچنان صرفاً دغدغه ی هویت و مشروعیت مذهبی است.

منبع:

The Diplomat

ترجمه: شفقنا www.shafaqna.com